




## Conjunction and Disjunction in Garshasnameh and the Story of Bijan and Manijeh of Shahnameh

Yahya Talebian <sup>1✉</sup>  | Hamid Amini Asalemi <sup>2</sup> 

1 Corresponding Author, Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-Mail: [ytalebian@atu.ac.ir](mailto:ytalebian@atu.ac.ir)

2 PhD Graduate of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-Mail: [hamid\\_aminia@atu.ac.ir](mailto:hamid_aminia@atu.ac.ir)

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p> <p><b>Article history:</b> Received 21 November 2023 Received in revised form 02 April 2024 Accepted 19 May 2024 Published online 09 June 2024</p> <p><b>Keywords:</b> Conjunction and disjunction, Text coherence, Rhetorical meanings, Garshasnameh, Bijan and Manijeh of Shahnameh.</p>	<p>"Conjunction and disjunction" is considered one of the most sensitive subjects of the science of semantics, which is important in understanding the syntactic and rhetorical details of literary works, and has always had a special place among traditional and modern rhetoricians. The story of Bijan and Manijeh from Ferdowsi's Shahnameh and Asadi Tusi's Garshasnameh can be considered the most important epic works in Persian literature which will provide researchers with many capacities in the comparative analysis of syntactic rhetoric in reflecting the grammatical and rhetorical features of the two works. In this research, in order to understand the intentions and rhetorical meanings hidden in two works, the type of construction of semantic units at different levels such as clause, sentence, verse and even verses with related and interdependent meaning (enjambment) and the combination of each of these levels have been investigated. In this regard, we have studied the coherence of the text through the continuity or discontinuity of the rhetorical meanings in each of the mentioned levels, and by specifying the distribution of conjunctions and knowing their types, we have examined and compared their rhetorical functions in two works. The results of the research indicate that Ferdowsi and Asadi Tusi, by creating a kind of temporal and spatial connection and cause-and-effect link between the sentences and by benefiting from all kinds of subordinating and dependent connections (conjunctions) in conjunctions as well as observing the temporal and logical order between the sentences in the disjunctions, have created a strong and logical link in the text and a special semantic coherence in the chain of narration of events..</p>
<p><b>Cite this article:</b> Talebian, Y. Amini Asalemi, H. (2023). Conjunction and Disjunction in Garshasnameh and the Story of Bijan and Manijeh of Shahnameh. <i>Rhetoric and Gramer Studies</i>, 13 (24). 73-93. DOI: <a href="https://doi.org/10.22091/JLS.2024.10116.1562">https://doi.org/10.22091/JLS.2024.10116.1562</a></p>	
	<p>© The Author(s) DOI: <a href="https://doi.org/10.22091/JLS.2024.10116.1562">https://doi.org/10.22091/JLS.2024.10116.1562</a></p> <p style="text-align: right;"><b>Publisher:</b> University of Qom</p>

## وصل و فصل در منظومه گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه شاهنامه

یحیی طالبیان<sup>۱</sup> | حمید امینی اسالمی<sup>۲</sup>

۱ نویسنده مسئول، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: [ytalebian@atu.ac.ir](mailto:ytalebian@atu.ac.ir)

۲ دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: [hamid\\_amin\\_i@atu.ac.ir](mailto:hamid_amin_i@atu.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
<p><b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی</p> <p><b>تاریخ دریافت:</b> ۱۴۰۲/۰۸/۳۰</p> <p><b>تاریخ بازنگری:</b> ۱۴۰۳/۰۱/۱۴</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۲/۳۰</p> <p><b>تاریخ انتشار:</b> ۱۴۰۳/۰۳/۲۰</p> <p><b>کلیدواژه‌ها:</b></p> <p>وصل و فصل، انسجام متن، معانی بلاغی، حروف ربط، منظومه گرشاسپنامه، داستان بیژن و منیژه شاهنامه.</p>	<p>مبحث «وصل و فصل» از حساس‌ترین مباحث علم معانی به‌شمار می‌رود که در شناخت دقایق نحوی و بلاغی آثار ادبی نقش بسزایی دارد و همواره میان بلاغیون سنتی و مدرن، جایگاه خاصی داشته است. داستان بیژن و منیژه شاهنامه و منظومه گرشاسپنامه را می‌توان از برجسته‌ترین آثار حماسی-پهلوانی در ادبیات فارسی دانست که ظرفیت‌های بسیاری را در بررسی تطبیقی بلاغی نحوی برای پژوهشگران در انعکاس ویژگی‌های دستوری و بلاغی دو اثر فراهم خواهند کرد. در این پژوهش، به‌منظور دریافت مقاصد و معانی بلاغی نهفته در دو اثر، نوع ساخت واحدهای معنایی در سطوح مختلف از قبیل: جمله‌واره، جمله، بیت و حتی ابیات با معنای مرتبط و وابسته به هم (موقوف‌المعانی) و ترکیب هر یک از این سطوح، مورد بررسی قرار گرفته است. در این راستا، با روش توصیفی-تحلیلی به مطالعه انسجام متن از مسیر پیوستگی یا گسستگی معانی بلاغی در هر یک از سطوح مذکور پرداخته و با مشخص نمودن پراکندگی حروف ربط و شناخت انواع آن، کارکرد بلاغی آن‌ها را در دو اثر، مورد بررسی و قیاس قرار داده‌ایم. نتایج پژوهش حاکی از آن است که فردوسی و اسدی توسی، با ایجاد نوعی ارتباط زمانی و مکانی و پیوند علی و معلولی میان جملات و با بهره‌مندی از انواع حروف ربط همپایه‌ساز و وابسته‌ساز در وصل‌ها و نیز رعایت موازی ترتیب زمانی و منطقی میان جملات در فصل‌ها، پیوندی مستحکم و منطقی در متن و انسجام معنایی ویژه در سلسله روایت رویدادها ایجاد کرده‌اند.</p>

**استناد:** طالبیان، یحیی؛ امینی اسالمی، حمید. (۱۴۰۲). «وصل و فصل در منظومه گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه شاهنامه». پژوهش‌های دستوری و بلاغی.

دوره ۱۳، شماره ۲۴، صص: ۹۳-۷۳. <https://doi.org/10.22091/JLS.2024.10116.1562>



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم

## (۱) مقدمه

مبحث «وصل و فصل» یکی از مباحث مهم و کاربردی در علم معانی است. پیوند دو یا چند جمله به یکدیگر به واسطه یکی از حروف ربط را «وصل» و ایجاد ارتباط میان دو یا چند جمله در غیاب حروف ربط را «فصل» گویند (رجایی، ۱۳۴۰: ۲۲۸). برخی بلاغیون سنتی نسبت به مبحث وصل و فصل توجه ویژه‌ای داشته‌اند، تا آنجا که آشنایی با آن را لازمه شناخت علم معانی و بلاغت معرفی کرده‌اند (میرحسینی و ارفعی، ۱۳۹۷: ۲۸). ابوهلال عسکری در کتاب الصناعتین، کلام شاعر یا سخنوری را که از اهمیت فصل و وصل غافل است، ناپایدار و میرا دانسته و سخن وی را به واسطه عدم تعمق و امعان در مواضع وصل و عطف کلام، سست و سخره‌آمیز معرفی کرده است. وی این چنین کلامی را ناتوان در انتقال درست پیام می‌داند که ذوق سلیم مخاطب از دریافت آن بی‌نصیب خواهد ماند (عسکری، ۱۹۹۸م: ۲۹۳-۲۹۴).

تاریخچه مبحث وصل و فصل به کتاب رتوریکای ارسطو بازمی‌گردد. ارسطو، وصل و فصل را در ارتباط با فن خطابه و در راستای اقناع مخاطب مورد مطالعه قرار داده است. سبک متصل (وصل) از دیدگاه ارسطو کلامی است بدون نقطه پایان؛ زیرا کلام تا جایی که سخنی برای گفتن وجود داشته باشد، می‌تواند مبسوط گردد. سبک منقطع (فصل) از دید وی کلامی است که چندان طولانی نبوده و شامل بخش‌هایی باشد. ارسطو کلام منقطع را اقناع‌کننده‌تر از کلام متصل می‌داند؛ زیرا به دلیل کوتاهی، برای مخاطب قابل فهم‌تر خواهد بود (ارسطو، ۱۳۹۳: ۲۱۸-۲۱۷). از میان بلاغیون سنتی، عبدالقاهر جرجانی، بلاغی و نظریه‌پرداز ایرانی، شناخت بلاغت یک اثر را مرهون شناخت جایگاه وصل و فصل دانسته است (جرجانی، ۱۹۸۴م: ۲۲۲). دلیل توجه بلاغیون گذشته به مبحث فصل و وصل از منظر سیروس شمیسا این گونه است که: «علت اهمیت آن (فصل و وصل) در کتب سنتی شاید این باشد که در قدیم فن نقطه‌گذاری رایج نبود. در نوشته‌های کهن فارسی معمولاً جملات را به وسیله واو عطف پشت سر هم می‌آوردند» (شمیسا، ۱۳۹۳: ۹۶).

در مطالعه یک متن از دیدگاه «وصل و فصل»، آنچه می‌بایست مورد توجه پژوهشگر قرار گیرد، شناخت تمامی شیوه‌های ارتباطی شاعر (نویسنده) برای انتقال یک یا چند معنا به مخاطبان است. این شناخت حاصل نخواهد شد مگر آنکه متن مورد بررسی، اساساً متنی معنادار باشد. از نظر صفوی، یک متن معنادار، حاصل هم‌نشینی مجموعه‌ای از جملات است که اساس متنیّت آن، به هم‌آیی عواملی چون: انسجام، پیوستگی، هدفمندی و پیام‌داری وابسته است (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۰۸-۳۱۲). اغلب متون ادبی به سبب ادبیت و روحیه تعاملی در ادبیات، مجموعه‌ای از چهار مورد مذکور را در بر خواهند داشت. در هر صورت، «هر متن - چه ادبی و چه غیرادبی - به واسطه ذات متن بودن خود، دارای نوعی انسجام است؛ خواه میزان این انسجام بالا و خواه اندک باشد» (پورنامداریان و ایشانی، ۱۳۸۹: ۸).

در صورت عدم وجود انسجام در لفظ و معنا، نوشته از حالت متن خارج شده و یا دیگر نمی‌توان در آن آثاری از زیبایی‌های ادبی و شاخصه‌های بلاغی یافت و چنین نوشته‌ای در سطوح ابتدایی‌تر، حتی از انتقال معنا نیز تهی می‌گردد. «در نتایج غالب پژوهش‌های زبان‌شناسانه، به ارتباط میان مبحث انسجام با مبانی زیبایی‌شناسی متن اذعان شده است» (میراحمدی و آقاجانی، ۱۳۹۶: ۲۶۰) که این خود نشان از برتری ادبی یک متن منسجم نسبت به متن غیرمنسجم دارد. در بررسی انسجام، به ارتباط معنایی میان عناصر در متن مورد نظر توجه ویژه‌ای می‌گردد. «انسجام در یک متن هنگامی ایجاد می‌شود که تأویل و تفسیر بعضی از عناصر درون متن به تأویل و تفسیر دیگر عناصر درون همان متن مورد نظر، مختص گردد» (منشی‌زاده و الهیان،

۱۳۹۳: ۲۶۰)؛ به عبارت دیگر، در یک متن منسجم، دریافت معنای یک عنصر، وابسته به عنصر یا عناصر دیگر است که تحقق انتقال معنا از یک جزء به جزء دیگر، شاعر (نویسنده) را به رعایت پیوند میان اجزاء و خواهد داشت. «رعایت عوامل انسجام و انتظام متن، علاوه بر ایجاد پیوستگی و یکپارچگی در معنای کلام، به جذابیت متن نیز می‌افزاید و این خود در اقناع هر چه بیشتر مخاطبان، نقش بسیار مؤثری خواهد داشت» (نجفی و دارابی، ۱۳۹۹: ۱۰۴).

هدف از بررسی امکان هر گونه پیوند معنایی میان عناصر دستوری کلام، شناخت معنای بلاغی عناصر مرتبط و در نتیجه، شناخت متن مورد نظر است؛ به عبارت دیگر، از مشخصه‌های یک متن منسجم، وجود پل معنایی میان واژگان درون آن متن است. انسجام، دریافت و تأویل تعدادی از الفاظ را با ارجاع دادن به دیگر عناصر معین می‌کند؛ به این معنا که «در متنی منسجم و یکپارچه، یک لفظ موجبات دریافت معنای لفظ یا الفاظ دیگر را مهیا می‌سازد» (معین‌الدینی، ۱۳۸۲: ۳۰۶). در واقع، یک مجموعه از کلمات، الفاظ یا واژگان که از منظر معنا با یکدیگر پیوندی روشن و یا حداقل ارتباطی قابل فهم ایجاد کرده‌اند، معمولاً زمینه‌ساز نوعی انسجام واژگانی در متن خواهند بود. «انسجام واژگانی، بر پایه روابطی است که تمامی واحدهای واژگانی زبان از لحاظ درون‌مایه معنایی خود، با همدیگر برقرار می‌سازند» (ایشانی، ۱۳۹۵: ۴۴) و یک متن به سبب وجود یک چنین روابطی است که استمرار معنایی و انسجام می‌گیرد.

برای مطالعه دقیق انسجام در یک متن، ابتدا می‌بایست متن مورد نظر را به اجزاء و سطوح مختلفی که از اتصال آن‌ها به همدیگر شکل یافته است، تقسیم نمود. این جداسازی می‌تواند در سطح جمله‌واره (کوچکترین جزء معنادار) و یا چند بیت وابسته به هم به صورت جملات پیوسته (بزرگترین واحد)، صورت پذیرد. بررسی این تقسیم‌بندی‌ها با مشخص نمودن حدود نمونه‌ها و تجزیه آن‌ها به دو محدوده جمله و فراجمله، موجب شناخت بهتر پژوهشگر از شیوه اتصال جمله‌واره‌ها به یکدیگر برای ساخت جملات و در نتیجه خلق متنی منسجم از سوی شاعر می‌گردد. همچنین مطالعه یک متن ادبی در محدوده جمله و فراجمله، سهم بسزایی در شناخت بلاغت آن خواهد داشت.

### ۱-۱) هدف اساسی، پرسش اصلی و روش تحقیق

هدف اساسی این پژوهش، مطالعه و شناخت شگردهای فردوسی و اسدی توسی در بهره‌مندی از مباحث وصل و فصل در ایجاد انسجام در متن داستان بیژن و منیژه و منظومه گرشاسپنامه است. پژوهش حاضر، شامل دو پرسش فرعی است: ۱- شیوه‌های شاخص دو شاعر در وصل و فصل کدام است؟ و ۲- اغراض بلاغی قابل توجه در نمونه‌های حاوی وصل و فصل در دو اثر چیست؟ و پرسش اصلی تحقیق آن است که از میان وصل یا فصل، کدام یک نقش مؤثرتری را در ایجاد انسجام در دو اثر داشته‌اند. فرضیه پژوهش، فصل را از منظر بلاغی مؤثرتر از وصل می‌داند؛ چرا که وجود فصل میان جملات، نشانه وجود سطح بالای ارتباط میان شاعر و مخاطب بوده و همین امر، زمینه‌ساز بروز انسجام در متن یک اثر است. به منظور دریافت پاسخ، ۳۰۰۰ جمله از هر اثر به روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. محدوده نمونه‌ها از منظومه گرشاسپنامه در یک بازه پیوسته متنی و شامل بخش‌های «آغاز داستان (صفحه ۲۱) تا پاسخ گرشاسپ بنزد بهو (صفحه ۱۰۰)» و در مورد داستان بیژن و منیژه، محدوده‌ای شامل بخش‌های «آغاز داستان (صفحه ۳۰۳) تا گفتار اندر باز آمدن رستم با بیژن از توران به ایران زمین (صفحه ۳۹۷)» می‌شود.

در چگونگی انتخاب و بررسی نمونه‌ها، می‌توان گفت که نوع ساخت واحدهای معنایی در سطوح مختلف متن، اعم از: جمله‌واره، جمله، جملات مرکب، جملات در ارتباط معنایی و زمانی با یکدیگر و ترکیب هریک از این سطوح را مورد بررسی قرار خواهیم داد تا به مقاصد و معانی بلاغی نهفته در آن‌ها دست یابیم. در این راستا، ابتدا به مطالعه انسجام متن از مسیر پیوستگی یا گسستگی معانی بلاغی در هریک از سطوح مذکور پرداخته و سپس با مشخص نمودن پراکندگی حروف ربط و شناخت انواع آن‌ها، کارکرد بلاغی هر کدام را مورد بررسی و قیاس قرار خواهیم داد. آمار به دست آمده از هر بخش، در قالب جدول به صورت تعداد و درصد دسته‌بندی و به تحلیل هر کدام با استناد به آمار، پرداخته خواهد شد.

### ۱-۲) پیشینه پژوهش و ضرورت انجام آن

درباره آثار حماسی به‌ویژه شاهنامه فردوسی، پژوهش‌های بسیاری حول مبحث انسجام متنی صورت گرفته است که هر کدام، نتایج مفید و آمارهایی کاربردی از میزان انسجام و ویژگی‌های منسجم‌کننده این اثر به خوانندگان ارائه می‌دهد. این درحالی است که اطلاعات و داده‌های به دست آمده، یا در مقام قیاس با دیگر آثار حماسی ایران قرار نگرفته‌اند و یا در صورت قیاس، جامعه آماری ناکافی و گستره پژوهشی محدود- بیشتر از جانب دیگر آثار حماسی- اساس کار قرار گرفته و یا آنکه در کل با آثار برون‌مرزی تطبیق داده شده‌اند. از میان مقالات مرتبط با پژوهش حاضر، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مقاله‌ای با عنوان: «بررسی تأثیر شاهنامه فردوسی بر گرشاسپنامه اسدی توسی» از وحید مبارک (۱۳۹۰)؛ در این پژوهش به بررسی میزان و چگونگی اثرگذاری شاهنامه فردوسی بر گرشاسپنامه اسدی توسی پرداخته شده است که با روش مطالعه کتابخانه‌ای در محدوده ادبیات حماسی با نقد و تحلیل متن دو اثر و تطبیق آن‌ها با یکدیگر، بیان می‌دارد که منظومه گرشاسپنامه در شکل، محتوا، زبان، انسجام متن و پیوستگی معنایی و جنبه‌های ادبی از شاهنامه تبعیت کرده است. نتایج این پژوهش عواملی چون: همانندی منابع و زبان دو اثر، نزدیکی زمان سروده شدن و یکسانی موضوع آن‌ها را در این امر مؤثر دانسته است.
- مقاله‌ای با عنوان: «ملاحظات پیرامون انسجام ادبی شاهنامه» از محمود امیدسالار (۱۴۰۰)؛ در این مقاله، ابتدا به بررسی انسجام روایت در سطح صحنه‌ها و سپس به شناخت انسجام کلی در رابطه داستان زال و رودابه با منطق روایی شاهنامه پرداخته شده است. اگرچه پژوهش‌های مذکور، اطلاعات ارزنده‌ای را از چستی انسجام در شاهنامه و منظومه گرشاسپنامه گزارش نموده‌اند، اما تمایز پژوهش حاضر در این است که علاوه بر پرداختن به مفهوم انسجام، تمامی اغراض بلاغی مواضع انسجام در متن دو اثر را مورد بررسی و تحلیل قرار داده تا قیاسی جامع از شیوه‌های دو شاعر، هم در وصل و هم در فصل صورت گیرد. اهمیت مبحث وصل و فصل در انتقال اغراض بلاغی شاعران و به تبع آن، شناخت مقایسه‌ای انسجام در دو اثر، ضرورت انجام آن را بیان می‌کند. نتایج پژوهش علاوه بر نمایش تأثیر وصل و فصل در پیام نهفته شاعران، می‌تواند گزارشی از میزان تأثیرپذیری اسدی توسی از فردوسی را در بهره‌مندی از این شیوه ارائه دهند.

## ۲) بررسی سطوح مختلف معنایی

پیش از تحلیل روابط میان سطوح مختلف معنایی، به عیار و گستره شکل‌گیری اجزاء و سطوح معنایی در متن داستان بیژن و منیژه و منظومه گرشاسپنامه خواهیم پرداخت. در مطالعه شکل‌گیری انواع سطوح معنایی در دو اثر حماسی، گستره جمله‌واره را به عنوان کوچکترین واحد متنی که فقط و فقط یک فعل را شامل می‌گردد، منظور می‌کنیم. جمله‌واره‌هایی که به دلایل مختلفی چون: جبر وزنی، قالب شعری و یا مقاصد عدیده بلاغی از سوی شاعران با حذف فعل و یا به صورت شبه‌جمله آمده‌اند نیز در گروه جمله‌واره‌ها قرار می‌گیرند. البته که برش معنایی در چنین مقیاسی، امکان جداسازی جمله‌واره‌هایی مستقل در معنا و بعضاً ناقص و وابسته به جمله‌واره‌های پیش و پس از خود را افزایش خواهد داد. در مطالعه شکل‌گیری سطوح معنایی در محدوده جمله که واحدی بزرگتر از جمله‌واره محسوب می‌گردد، به بررسی مصراع، بیت و حتی فراتر از آن در محدوده ابیات حاوی پیوستگی و وابستگی معنایی پرداخته خواهد شد. البته که نظام نشانه‌گذاری خاصی در آثار منظوم برای شناخت جمله‌واره از جمله وجود ندارد و مهمترین دستمایه پژوهشگران، اتکا به معنا و شناخت جایگاه فعل و روال استقلال معنادهی هر جزء در طول متن است.

شاید بتوان ابیات موقوف‌المعانی را جزء ثابت و همیشگی سطوح معنایی در محدوده فراجمله‌ای دانست؛ چرا که برای استقلال بخشی به معنای کلام و بسته شدن خبر، به پیام معنایی بیش از یک جمله نیاز خواهد بود. از مهمترین مشخصات یک متن که تأثیر مستقیمی در کوتاهی کلام و طول جملات آن دارد، بسامد گفت‌وگوها است. در گفت‌وگوهای مستقیم، به سبب تجمع انواع جملات با وجوه پریشی و امری به شکل موجز و رفت و برگشتی میان افراد، با مجموعه‌ای از جملات با طول کم روبه‌رو خواهیم شد؛ بنابراین، وجود جملات کوتاه در آثار دیالوگ محوری چون گرشاسپنامه و بیژن و منیژه، امری طبیعی تلقی می‌گردد. این نکته نیز قابل ذکر است که حروف ربط وابسته‌ساز (تا/اگر/ که/ چون و...)، ارتباط و پیوند بیشتری را میان اجزای یک متن به نسبت حروف ربط همپایه‌ساز (و/ یا/ پس و...) ایجاد می‌کنند.

## ۳) بررسی ارتباط طول جمله با بلاغت کلام

گاه مجموعه‌ای از حروف ربط وابسته‌ساز با متصل ساختن چند جمله‌واره به هم و ایجاد یک جمله مرکب، موجب اطناب در کلام و معنا می‌گردند. چنین جمله‌ای اگرچه طویل می‌نماید، اما از نظر انسجام معنایی بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا از پیوند معنایی چندین جمله‌واره حاصل شده است. در نمونه زیر، شاعر علاوه بر بهره‌مندی از حروف ربط وابسته‌ساز، انسجام معنایی و پیوند منطقی معنا را در کلام از طریق مجموعه‌ای از شیوه‌های تأثیرگذار انسجام معنایی، نظیر: ذکر ابیات به شکل موقوف‌المعانی، استفاده از ظرفیت جملات معترضه، معطوف‌سازی و آوردن ترکیبات اضافی، به‌نمایش گذاشته است:

چو آمد بدان سنگِ اکوان فراز      بدان چاه اندوه و گرم و گداز  
چنین گفت رستم بدان هفت گرد      که روی زمین را بیاید سپرد

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۸۰)

و نیز نمونه‌ای دیگر از منظومه گرشاسپنامه که تجمع چند جمله‌واره، موجب اطالۀ سخن به منظور حصول معنایی مستقل شده است:

چنین آمد از گفته باستان      و ز آن کاگه از راز این داستان  
که ضحاک ناگه گرفتش به چین      به ارّه به دو نیم کردش بکین  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۴۳)

بسامد بالای جملات مرکب در دو اثر، نشان‌دهنده وجود رویدادهای زنجیروار و درهم‌تنیده با کلامی متحد از منظر معنایی است. شیوه برجسته دو شاعر، در اتحاد معنا و پیوستگی آن در طول جمله است که این خصیصه خود به درک بهتر مخاطب از رویداد در هنگام خوانش متن کمک شایانی خواهد کرد. جملات در داستان بیژن و منیژه و منظومه گرشاسپنامه، معمولاً از دو یا چند جمله‌واره تشکیل شده‌اند. به درازا کشاندن جمله موجب جاری شدن روند داستان، اجتناب از تعویق کلام به سبب درنگ‌های اغلب کسل‌کننده و در نهایت ایجاد انسجام بیشتر در طول روایت می‌گردد. از عوامل تأثیرگذار در اطناب جملات به کمک حروف ربط، می‌توان به برانگیختن حس اشتیاق و حفظ هیجان در مخاطب و نیز افزودن جزئیات بیشتر به مفهومی عرضه شده از سوی شاعران اشاره کرد.

### ۳-۱) برانگیختن مخاطب

دو شاعر در آن بخش از داستان که روایت از نظر آشفتگی و اضطراب موقعیتی و یا اهمیت داستانی به نقطه اوج خود می‌رسد، از جملات بلند متشکل از چند جمله‌واره با حذف چشمگیر صفت، قید و متمم استفاده می‌کنند. این امر موجب می‌گردد که مخاطب با جملات بلند اما با جزئیات اندک روبه‌رو گردد؛ جملاتی که به سبب ایجاد شتاب در خوانش ابیات پیوسته و منسجم، حس برانگیختگی و هیجان را تا حد زیادی در مخاطبان تقویت می‌کنند.

فرسته شد و هرچه دید و شنید      نمود و بگفت آنچه بر وی رسید  
سپهد بر آشفست و زد کوس جنگ      سپه راند تا نزد بدخواه تنگ  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۷۹)

و

بزد دست و خنجر کشید از نیام      در خانه بگرفت و برگفت نام،  
که من بیژنم پور کشوادگان      سر پهلوانان و آزادگان  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۴)

### ۳-۲) آشناسازی مخاطب با افزودن جزئیات

دو شاعر به غرض افزودن جزئیات بیشتر به یک مفهوم یا آشنا ساختن بیشتر مخاطبان با بخشی از فضای معرفی‌شده، از جملات بلند شامل چند جمله‌واره بهره برده‌اند. اغلب این گونه جملات بلند مانند نمونه‌های آمده در بخش پیشین، متشکل از جمله‌واره‌های کوتاه با جزئیات اندک هستند که به وسیله حروف ربط به صورت متوالی به یکدیگر متصل شده‌اند:

هوا ابر بست از بخور عییر      بخندید بم و بنالید زیر

... همه طوق‌دار و همه حله‌پوش  
 چه با ناز و شادی چه با بوی و رنگ  
 بشمشاد مُشک و به بیجاده نوش  
 چه با عود و مجمر چه با نای و چنگ  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۲۹)

و

همه رخ چو دیبای رومی به رنگ  
 همه دل پُر از شادی و می به دست  
 فروزنده عود و خروشنده چنگ  
 رُخان ارغوانی و نابوده مست  
 (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۶۱)

#### ۴) کارکرد بلاغی وصل و فصل

وصل از دیدگاه علم معانی، به ایجاد اتصال و پیوند میان یک یا چندین جمله دیگر در متن یک اثر با بهره‌گیری از ادات معطوف‌کننده و حروف ربط‌دهنده گفته می‌شود. البته زمانی دو جمله را متصل می‌نامند که حرف ربط، توانایی انتقال حکم جمله پیش از خود را به جمله پس از خود داشته باشد و یا به عبارت دیگر، دو جمله هم‌جوار را در حکمی یکسان گرداند. در رابطه با فصل، می‌توان عکس شرایط وصل را متصور شد. «فصل، عدم وجود اتصال و عطف بین یک جمله با جمله پس از خود می‌باشد» (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۸۶). در کل در شناخت وصل و فصل، می‌توان از دو روش ظاهری و معنایی بهره‌جست. روش ظاهری، تشخیص وجود یا عدم وجود حروف ربط میان جمله‌واره‌ها و جملات است؛ اما روش معنایی، شناخت هر گونه ارتباط معنایی میان جملات مورد بررسی است. با بررسی حدود ۳۰۰۰ جمله‌واره از دو اثر، جدول زیر از بسامد جملات متصل و منفصل به دست آمده است:

جدول ۱. پراکندگی وصل و فصل در ۳۰۰۰ جمله‌واره از دو اثر

بیژن و منیژه		گرشاسپنامه		نوع جمله
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۴۶	۱۳۸۰	۵۳	۱۵۹۰	متصل
۵۴	۱۶۲۰	۴۷	۱۴۱۰	منفصل

بسامد بالای جملات متصل در یک اثر، با تعداد ادات ربط به‌ویژه حروف ربط پرکاربردی چون: واو و که، ارتباط مستقیمی دارد. با استناد به جدول شماره ۱، مشاهده می‌شود که ۵۳ درصد از جملات در منظومه گرشاسپنامه به‌صورت متصل آمده‌اند که این مقدار برای داستان بیژن و منیژه، ۴۶ درصد است. این نشان‌دهنده سبقت حدوداً ۷ درصدی تعداد جملات متصل در گرشاسپنامه نسبت به اثر دیگر است که میل اسدی توسی در بهره‌مندی از ادات ربط به‌منظور روایت روان داستان با صحنه‌های پیوسته را بیان می‌دارد.

#### ۴-۱) کارکرد بلاغی وصل در دو اثر

در بررسی مبحث وصل میان جملات، شناخت مهم‌ترین ادات اتصال در جمله یعنی حروف ربط، از اهمیت بالایی برخوردار خواهد بود. حروف ربط یا حروف پیوند، جزو کلمه یا گروه کلمات غیرمستقل هستند که معمولاً دو کلمه یا دو جمله را



به هم متصل کرده و یا جملهٔ پیرو را به جملهٔ پایه وابسته می‌سازند. «حروف ربط، غالباً در میان دو جمله و گاه در ابتدای کلام قرار می‌گیرند و موجب انتقال معنا از یک طرف به طرف دیگر می‌شوند» (یارمحمدی، ۱۳۷۲: ۲۶۹)؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد که حروف ربط به صورت غیرمستقیم، انسجام یک متن را برقرار می‌کنند. شاید اهمیت و ضرورت حروف ربط را در شکل دهی یک متن، بتوان در این گفته به درستی درک نمود که: «وجود یک متن در غیاب حروف ربط، امکان‌پذیر نخواهد بود» (محمد، ۲۰۰۷: ۱۱۰). یکی از شرایط ایجاد وصل، آن است که جملات، یکسان در ساختار (هر دو انشایی یا خبری) باشند و با حرف ربط «واو» به هم وصل شده باشند:

بزد دست و بر کند بندش ز جای      بچست از در اندر میان سرای  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۳)

و

گهی ریخت خون و گه انگیخت گرد      گهی خست پیل و گهی گشت مَرِد  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۸۲)

حروف ربط، از مهمترین ادات برای نشان دادن جمله‌واره‌ها در همجواری یکدیگر هستند که شکل‌گیری جملات و در مقیاس بزرگتر، ساخت متن کلی یک اثر را حاصل می‌شوند. «حروف ربط علاوه بر ایجاد پیوند و ارتباط در متن، کارکردهای بلاغی خاصی را نیز به همراه دارند» (تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۵)؛ کارکردهای خاص بلاغی که آشنایی با آن‌ها در کنار توجه به فرم و معنای حروف ربط، از الزامات فنی پژوهشگران در مطالعات مربوط به شناخت سطح انسجام و پیوستگی آثار است. در جدول زیر، بسامد پرتکرارترین حروف ربط در ۳۰۰۰ جمله‌واره از دو اثر به شکل تعداد و درصد نمایش داده شده است.

جدول ۲. حروف ربط پرتکرار در ۳۰۰۰ جمله‌واره از دو اثر

انواع حروف ربط	گرشاسپنامه		بیژن و منیژه	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد
و	۵۱۴	۱۷/۱	۵۶۸	۱۹
پس	۵۷	۱/۹	۴۹	۱/۶
که	۳۱۵	۱۰/۵	۳۰۲	۱۰
چو/ چون	۱۱۹	۳/۹	۹۵	۳/۱
اگر/ گر	۸۳	۲/۷	۶۸	۲/۲
تا	۳۷	۱/۲	۵۹	۱/۹
چنان	۲۵	۰/۸	۳۹	۱/۳
کل	۱۱۵۰	۳۸/۱	۱۱۸۰	۳۹/۱

با استناد به جدول ۲، در حدود ۳۰۰۰ جمله‌واره از گرشاسپنامه، حدود ۱۱۵۰ بار (۳۸/۱٪) از حروف ربط استفاده شده و این در حالی است که در داستان بیژن و منیژه، حدود ۱۱۸۰ بار (۳۹/۱٪) حروف ربط دیده می‌شود. با توجه به برتری حدوداً

یک درصدی (۳۰ عددی) حروف ربط در داستان بیژن و منیژه، می‌توان این اثر را از منظر پیوندهای معنایی، منسجم‌تر از گرشاسپنامه دانست.

#### ۴-۱-۱) کارکرد بلاغی حرف ربط «او»

##### ۴-۱-۱-۱) در نمایش گذر زمان

فرسته شد و هرچه دید و شنید  
 نمود و بگفت آنچه بر وی رسید  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۷۹)

و

بِرو آفرین کرد و پرسید و گفت  
 همی باشتی خون ز مژگان بُرفت  
 (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۷۲)

دو شاعر در روایت خود، گویی از زمان و مکان صحنه‌ها فاصله دارند و از طرفی، خواهان تسریع زمان در گذر از صحنه‌های بی‌ارزش از نظر اطلاعی و رسیدن به نقطه اوج داستان هستند؛ بنابراین، خواننده آن‌ها را در چنین شرایطی تنها در نقش روایتگر داستان خواهد دید.

##### ۴-۱-۱-۲) در تقابل میان دو جمله

خردمند شاه‌ی و ما کهترا  
 تو خود چشم دل باز گن بهترا  
 (همان: ۳۳۲)

و

دَم پادشاهان امید است و بیم  
 یکی را سَموم و دگر را نسیم  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۶۶)

##### ۴-۱-۱-۳) در بیان جامعه شمول

می آورد و نار و تُرنج و بهی  
 زدوده یکی جام شاهنشاهی  
 (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۰۵)

و

بیاد آمدم فرّ و فرهنگِ اوی  
 بزرگی و دیهیم و اورنگِ اوی  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۳۲)

ادات ربط در دو اثر، تنها به حرف ربط همپایه‌ساز «او» محدود نمی‌شود و دو شاعر به منظور اتصال میان جملات، از دیگر ادات ربط بهره برده‌اند. از رایج‌ترین روش دو شاعر در ساختن جملات مرکب و ایجاد انسجام در متن، استفاده از حروف ربط وابسته‌ساز چون «تا، اگر، که و چون» بوده است.

**۴-۱-۲) بررسی معنای بلاغی حرف ربط «که»**

حرف ربط «که» در زبان فارسی، دارای معانی گسترده‌ای است که برخی پژوهشگران از جمله راسخ مهند (۱۳۸۸: ۱۵۱)، وسعت نقش‌های معنایی آن را بالغ بر پانزده مورد دانسته‌اند. از پراکندگی بسیار بالای حروف ربط «که» در دو اثر حماسی، این امر به ذهن می‌رسد که رویدادها در نزد دو شاعر، می‌بایست پیامدهایی را در پی داشته باشند.

مگش گفتمت پورِ کاووس را      که دشمن کنی رستم و طوس را  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۱)

بیت فوق را می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرار داد:

**بخش ۱: کشتن پورِ کاووس**

پیامد عمل

**بخش ۲: دشمن کردن رستم و طوس**

از طرف دیگر، نقش حرف ربط «که» در انتقال مفهوم پیامد فعالیت از بخش ۱ به بخش ۲، بسیار حائز اهمیت است. این اتصال میان دو جمله، بر پیوند معنایی میان فعالیت و پیامد تأکید داشته و حتمی بودن بروز پیامد آن را بیان می‌کند.

چنان شد بر اورنگِ خوبی و زیب      که شد هر کس از دیدنش ناشکیب  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۴۳)

**بخش ۱: بر اورنگِ خوبی و زیندگی شدن**

پیامد آن

**بخش ۲: ناشکیبی ناظران**

از آن جهت که در دو اثر، نقش حرف ربط «که» در ساخت جملات مرکب به مقدار چشمگیری بالا است، به بررسی جملات متصل با حرف ربط وابسته‌ساز «که» و تحلیل اغراض بلاغی آن‌ها می‌پردازیم.

**۴-۱-۲-۱) در بیان علت**

حرف ربط «که» در میان دو جمله، گاهی در بیان سبب و علت برای جمله نخست می‌آید و می‌توان آن را در معنای «زیرا که، چرا که و به سبب آنکه» خوانش کرد:

همه تا توان راهِ نیکی سپر      که نیکی بُود مر بدی را سپر  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۴۱)

به تو دارد اومید گودرز و گیو که هستی به هر کشور امروز نیو

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۴۹)

در داستان بیژن و منیژه، به سبب بسامد بیشتر حرف ربط «که» به منظور بیان چرایی امور، شاعر توجه بیشتری بر رابطه علت و معلولی فعالیت‌ها نسبت به اسدی توسی در گرشاسپنامه از خود به نمایش گذاشته است. وقتی شاعر با ذکر چرایی امور به نیاز طبیعی دلیل جویی و علت خواهی خواننده پاسخ می‌دهد، خواننده را پایه پای خویش در روایت حاضر می‌بیند و آنچه حاصل می‌شود، نزدیکی مخاطب و استغراق وی در فضای داستان است.

#### ۴-۱-۲-۲) در معنای تفسیر و توضیح

حرف ربط وابسته‌ساز «که» در چنین شرایطی، برای تفسیر عنصری مبهم و مجهول- که شاعر نیاز می‌بیند تا مخاطب از چستی آن باخبر شود- در میان دو جمله‌واره قرار می‌گیرد:

بدانست رستم که بیژن سَخُن گشاده‌ست بر سیم‌رخ سروین

(همان: ۳۷۷)

و:

تورا شاید این گل‌رخ سیمتن که هم پای کوبست و هم چنگزن

(اسدی، ۱۳۵۴: ۳۷)

#### ۴-۱-۲-۳) در معنای ایضاح پس از ابهام

مرا داده بودی تو فرمان ز پیش که آنرا که خواهم، کنم جفت خویش

(همان: ۳۹)

در نمونه فوق، چستی فرمان توسط حرف ربط «که» در مصراع دوم، توضیح داده شده و رفع ابهام صورت گرفته است.

تو نشیدی آن داستان پلنگ که چون بر خرد چیره گردد هوا

بدان ژرف دریا که زد با نهنگ

نیابد ز چنگ هوا، کس رها؟

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۶۴)

#### ۴-۱-۲-۴) در برجسته‌سازی تأکید

کنون خاست در هند کاری تباہ که آنجا همی بُرد باید سپاه

(اسدی، ۱۳۵۴: ۶۵)

و:

پس از گیو گودرز پرسید شاه که رستم کجا ماند و چون بود راه؟

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۵۷)

حرف ربط «که» را در مقام تأکید می‌توان به مانند قید تأکید در کلام متصور شد. از نظر نجفی، حذف حرف ربط «که» حامل معنای تأکید، به غیر از تغییری مختصر در معنا، ساختار دستوری جمله را پایدار و ثابت نگاه خواهد داشت (نجفی، ۱۳۷۴: ۱۳).

#### ۴-۱-۲-۵) در برجسته‌سازی معنای اعتراض

به جم گفت: می دوست داری مگر؟  
که جز می تو چیزی نخواهی دگر  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۲۷)

و:

مگش گفتمت پور کاووس را  
که دشمن کنی رستم و طوس را  
 (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۳۱)

در دو نمونه فوق، حرف ربط «که» در انتقال معنای بلاغی اعتراض به مخاطبان بسیار موفق بوده است و در هر دو مورد، نوعی اعتراض به همراه بازخواست و پاسخ‌طلبی مشاهده می‌شود.

#### ۴-۱-۲-۶) در برجسته‌سازی معنای دعا

استفاده از حرف ربط «که» برای انتقال مفهوم دعا در کلام با وجه عاطفی، از شیوه‌های خاص فردوسی به شمار می‌رود:

چو بشنید پیران خسرو پرست  
که جاوید بادا ترا تخت جای  
 زمین را ببوسید و بر پای جست  
 نیابد جز از تخت تو بخت جای  
 (همان: ۳۳۰)

حرف ربط «که» در مثال بالا، به صورت: «دعا می‌کنم که، از خدای خویش می‌خواهم که» معنا می‌دهد تا مفهوم دعایی و نیک‌خواهی شخص داعی را هرچه بیشتر برجسته نماید.

بر آورد سر، آفرین کرد و گفت  
که هر مزدهادت بدین پایگاه  
 مبادا بجز نیک و خویت جفت!  
 و بهمین نگهبان فرخ کلاه!  
 (همان: ۳۵۹)

#### ۴-۱-۲-۷) در نقل قول مستقیم

در چنین شرایطی، حرف ربط وابسته‌ساز «که»، معمولاً پس از مصدر «گفتن» می‌آید و با استفاده از نقش ربط‌دهی خود، به جاری‌سازی گفت‌وگوها میان افراد در تعامل یاری می‌رساند. این ترتیب چینش دستوری حرف ربط «که» را در جمله، می‌توان از پربسامدترین‌ها در دو اثر دانست:

چنین گفت پس شهریار زمین  
که ای نامداران با آفرین ...  
 (همان: ۳۰۹)

و:

پدر گفت: که این رای پدرام نیست  
 تو خُردی، ترا رزم هنگام نیست  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۴۵)

#### ۴-۱-۳) حرف ربط «تا» در نقل قول غیرمستقیم

در چنین شرایطی، حرف ربط وابسته ساز «تا»، معمولاً پس از مصدر «فرمودن» می آید که در انتقال مفهوم نقل قول غیرمستقیم نقش مؤثری خواهد داشت. دو شاعر برای این منظور، از قاعده‌ای ثابت در متن دو اثر استفاده نموده‌اند:

#### الگوی دستوری



... (فرمودن) + حرف ربط «تا» ← چِستی فرمایش

بفرمود: تا یک زمانش به دار  
 نکردند و گفتش: هم ایدر بدارا!  
 (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۹)

و:

برآشفت و فرمود تا بر حریر  
 به اثرط یکی نامه سازد دیبر  
 (اسدی، ۱۳۵۴: ۶۴)

برخلاف نقل قول‌های مستقیم که معمولاً جمعی صمیمی و دوستانه را از افراد در حال تعامل به تصویر می‌کشاند، نقل قول‌های غیرمستقیم، قطعیت گفته و عظمت گوینده را نمایش می‌دهند و از آنجا که اغلب این نقل قول‌ها از سوی شاه یا فردی بلند پایه بوده و فرمانی مهم را دربرداشته‌اند، شاعر به شکل غیرمستقیم به روایت آن پرداخته است؛ بنابراین، گزارش غیرمستقیم یک فرمان با استفاده از حرف ربط «تا»، شکوه فرمان‌دهنده‌ای را بیان می‌دارد که اجرایی شدن حکم وی بر زبردستان، واجب و حتمی می‌نماید. در دو اثر، اغلب فرمان‌هایی که با مصدر فعل «فرمودن» آمده‌اند، در اسرع وقت اجرا شده‌اند و معمولاً از سوی مخاطبان فرمان، بدون هیچ اعتراض و چون و چرایی پذیرفته شده است.

#### ۴-۱-۴) حرف ربط «چو» در بیان هنگام و علت رویداد

حرف ربط وابسته ساز «چو»، معمولاً در ایجاد رابطه‌ای علی و زمانی میان دو جمله‌واره کاربرد دارد. این نکته را می‌بایست در نظر داشت که جایگاه حرف ربط «چو» در متن دو اثر، متفاوت از حروف ربط دیگر و در ابتدای کلام است. به این صورت که ابتدا، حرف ربط «چو» مقدم بر جمله‌واره نخست آمده و مخاطب را برای آگاهی از جمله‌واره دوم برمی‌انگیزد. هم‌آیی دو جمله‌واره در کنار هم، منطق زمانی و علی جمله را برای خواننده کامل خواهد کرد.

#### الگوی دستوری



حرف ربط «چو» + (جمله‌واره اول) + (جمله‌واره دوم)

چو سالارِ نوبت بیامد به در  
 به شبگیر بستند یکسر کمر  
 (فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۶۸)

بازخوانی بیت: به شبگیر بستند یکسر کمر / (آنگاه که / زیرا که) سالارِ نوبت بیامد به در.

و:

چو با تاج بر تختِ شاهی نشست      به نیکی میان بست و بگشاد دست  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۴۹)

بازخوانی بیت: به نیکی میان بست و بگشاد دست / (آنگاه که / زیرا که) با تاج بر تختِ شاهی نشست.

#### ۴-۱-۵) کارکرد بلاغی حرف ربط «اگر»

تا به اینجا از جایگاه حروف ربط هم‌پایه‌ساز و وابسته‌ساز پر تکرار چون: «واو / که / تا / چو» یاد شد و تأثیر هر یک در انتقال اغراض مختلف بلاغی شاعران، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. با این همه، نمی‌توان از تأثیر حرف ربط وابسته‌ساز «اگر / گر» در بلاغت دو اثر غافل بود. حرف ربط «اگر» به‌عنوان متصل‌کننده دو جمله‌واره وابسته به هم، نوعی ارتباط مشروط و دوسویه را تداعی می‌کند تا خواننده، رویدادها را در گرو هم تلقی نماید.

بدر دل و گوش غم سترگ      اگر بشنود نام چنگالِ گرگ  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۸۹)

شایان ذکر است که جایگاه معمول حرف ربط وابسته‌ساز «اگر»، به‌مانند حرف ربط «چو»، طبق الگوی دستوری زیر

است:

#### قاعده دستوری



حرف ربط «اگر» + (جمله‌واره اول) + (جمله‌واره دوم)

گر این کار گردد به دست تو راست      در ایران جهان‌پهلوانی تو راست  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۴۳)

#### ۴-۱-۶) حروف ربط جایگزین عبارت محذوف

نقش حروف ربط در ایجاز کلام با جایگزینی عبارات محذوف در دو اثر نیز قابل توجه است:

جهاندار خسرو گرفتش به بر      که ای بیخِ مردی و کانِ هنر  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۹۳)

در نمونه فوق، حرف ربط «که» جایگزین عبارت محذوف «و به وی گفت» شده است که شاعر از این شیوه به

منظور ایجاز در کلام بهره برده و جمله‌واره احتمالی و فرضی «و به وی گفت» را از کلام حذف کرده است.

خروشان زبامش یکی دیده‌دار      که ای بی‌هشان! نیست جانتان بکار  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۵۷)

بازسازی معنایی نمونه فوق: خروشان زبامش یکی دیده‌دار [بانگ برآورد] که ای بی‌هشان! نیست جانتان به کار. رعایت و به‌کارگیری این شیوه ناب بلاغی، در ارتقای سطح ارتباط میان شاعران و مخاطبان بسیار موفق بوده است. استفاده از ظرفیت حرف ربط «که» در جایگزینی عبارات معنایی قابل حذف، نقش بسزایی در ایجاز و اختصار در کلام دو شاعر داشته است.

#### ۴-۲) کارکرد بلاغی فصل در دو اثر

مبحث فصل به مانند شیوه وصل، از مواضع انسجام در متون ادبی به شمار می‌رود. اگرچه وجود فصل میان جملات، نوعی گسستگی ظاهری را ایجاد خواهد کرد، اما شاعر زمانی از شیوه فصل در کلام بهره می‌برد که از جاری بودن ارتباط معنایی در طول متن اطمینان داشته باشد؛ از این رو، فرض اول پژوهشگر در بررسی انسجام یک متن با بسامد بالای فصل، وجود پیوندهای معنایی در آن است. شیوه فصل در میان جملات به گونه‌های مختلفی ظهور می‌کند که برخی بلاغیون و صاحب‌نظران معاصر نظیر رضائزاد و کزازی، انواع ارتباط میان دو جمله منفصل را در چهار محدوده کمال انقطاع، کمال اتصال، شبه کمال اتصال و شبه کمال انقطاع دانسته و مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند (کزازی، ۱۳۷۰: ۲۴۷-۲۴۰). در بررسی غرایض بلاغی فصل در دو اثر، به ارتباط نمونه‌ها با چهار محدوده مذکور پرداخته خواهد شد. با استناد به جدول ۱، دیده می‌شود که جملات منفصل در داستان بیژن و منیژه به نسبت گرشاسپنامه، بسامد بیشتری را ایجاد کرده است. از دلایل بلاغی دو شاعر در ایجاد فصل، می‌توان به چند مورد از شیوه‌های رایج حذف حروف ربط اشاره نمود:

#### ۴-۲-۱) حذف به واسطه وجود ارتباط معنایی و منطقی

پیوستن دو یا چند جمله به هم را با استفاده از حروف ربط، پیوند «لفظی» و غیر آن را پیوند «معنوی» می‌گویند که میان جملات، هیچ حرف ربطی دیده نمی‌شود و جملات تنها به واسطه رابطه معنایی با یکدیگر پیوندی ایجاد کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، جملات در پیوند معنوی تنها با رشته معنا به هم متصل شده‌اند. بنابراین، اگر چه در مبحث فصل، حذف حروف ربط در دستور کار قرار می‌گیرد، اما این نکته را باید مد نظر داشت که «در جملات منفصل، معنای جاری در جان و روح کلام است که همواره نقش رابط و پیونددهنده میان دو جمله (یا جمله‌واره) و یا بیش‌تر را ایفا خواهد کرد» (همان، ۱۳۷۰: ۲۹۰). این شیوه، در اصطلاح بلاغت سنتی به سبب وجود سطح بالای ارتباط معنایی میان دو جمله، تحت عنوان «کمال وصل» مورد بررسی قرار می‌گیرد. کمال اتصال از مواضع فصل است و زمانی رخ می‌دهد که میان دو جمله مورد نظر، اتحاد مستحکم معنایی و منطقی ایجاد شده باشد (خطیب قزوینی، ۱۹۸۵: ۱۱۴). زمانی که میان دو جمله، پیوندی آشکارا در معنا وجود داشته باشد، شاعر به پشتوانه این اتصال معنایی و اطمینان از فهم مخاطب، فصل میان دو جمله را مناسب‌تر می‌بیند و در نتیجه، از حروف ربط که در چنین شرایطی حشو محسوب می‌گردند، استفاده نمی‌کند:

سه جام از خداوند این رز بخواه      بمن ده، رهان جانم از رنج راه  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۲۴)

و:

از اسپ اندر آمد، گرفتش به بر      پرسید از خسرو تا جور  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۵۲)

در نمونه‌های فوق، دیده می‌شود که دو شاعر با رعایت اصل ترتیب زمانی، معنوی و منطقی، میان جملات پیوندی منسجم ایجاد نموده‌اند؛ بنابراین، اگرچه از حروف ربط برای پیوند جملات استفاده نشده است، اما خواننده به راحتی می‌تواند ارتباطی منطقی از جنس معنادهی میان دو جمله متوالی به شکل ضمنی برقرار کرده و دو جمله در ظاهر جدا از هم را از طریق ایجاد پل معنایی، به همدیگر وصل کند.



**۴-۲-۲) حذف به سبب وجود پیوند و توالی زمانی**

به شیرنگِ شولک در آورد پای  
بگریید چون تندر اندر بهار  
گرایید با گرز گردی ز جای  
بکین روی بنهاد بر هر چهار  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۷۵)

و:

گشادند گردان کمرهای زین  
سوی شهر توران نهادند روی  
پوشیدشان جامه‌های گلیم  
یکی کاروانی پُر از رنگ و بوی  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۶۸)

حذف حروف ربط در نمونه‌های فوق، به علت وجود پیوندی زمانی در پیش‌زمینه جملات بوده است. «مهمترین رابط میان جملات در متون روایی، نظیر: قصه، داستان، حماسه و... رابط زمانی می‌باشد» (اکبری و مشایخی، ۱۳۹۹: ۶۴). شکل‌گیری یک داستان، متکی به پیوندهای زمانی در متن آن است. در اشعار حماسی که حاوی حوادث و رویدادهای پرتنش به همراه گذشت زمانی و توالی صحنه‌هاست، پیوند از نوع زمانی آن به وضوح قابل تشخیص خواهد بود.

**۴-۲-۳) حذف به غرض نمایش گذر زمان و جهش مکان**

زمانی که در طول داستان، شاعر صحنه روایت را از زمانی به زمان دیگر یا از یک مکان به مکان دیگر منتقل کند، خواننده با بسامد بیشتری از فصل در جملات روبه‌رو خواهد شد:

سر گیس در پای چنبر کشان  
رسیدند زی آبگیری فراز  
کیانی نشستگهی دلپذیر  
کنیزان گلرخ فراز آمدند  
پرستنده دختر به آئین خویش  
ز خوالیگران خوان و می خواست پیش  
خَم زلف بر باد عنبرفشان  
زده کله زربفت از فراز  
گزیدند بر گوشه آبگیر  
همه پیش جم در نماز آمدند  
(اسدی، ۱۳۵۴: ۲۷)

سر گیس در پای چنبر کشان [بود] / (و) خَم زلف بر باد عنبرفشان [بود] / (تا) رسیدند زی آبگیری فراز / (که) زده کله زربفت از فراز / (سپس) کیانی نشستگهی دلپذیر گزیدند بر گوشه آبگیر / (سپس) کنیزان گلرخ فراز آمدند / (و) همه پیش جم در نماز آمدند / (سپس) پرستنده دختر به آئین خویش / ز خوالیگران خوان و می خواست پیش.

چو کیخسرو آمد به کین خواستن  
ز توران زمین کم شد آن تاج و گاه  
پیوست با شاه ایران، سپهر  
جهان ساز نو خواست آراستن  
برآمد به خورشید بر تخت شاه  
بر آزادگان بر بگسترد مهر  
(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۰۶)

چو کیخسرو آمد به کین خواستن / (پس) جهان ساز نو خواست آراستن / (زان پس) ز توران زمین کم شد آن تاج و گاه / (و) برآمد به خورشید بر تخت شاه / (پس) پیوست با شاه ایران سپهر / (و) بر آزادگان بر بگسترد مهر.

#### ۴-۲-۴ حذف به غرض تغییر وجه سخن

از مواضع و مشتقات فصل، می‌توان به «کمال انقطاع» اشاره نمود که آن در مواقعی است که یک طرف جمله خبری و جمله مقابل به صورت انشایی بیاید؛ به عبارت دیگر، دو جمله ساختاری متفاوت نسبت به یکدیگر داشته باشند یا از منظر ساختاری یکسان ولی دارای مفهوم و معنای کاملاً غیرمرتبط با هم باشند. عتیق، عدم ارتباط معنایی و استقلال دو جمله را از یکدیگر، دو عامل اصلی در ایجاد کمال انقطاع دانسته است (عتیق، ۱۴۳۰ق: ۱۶۳). غالباً تغییرات وجه جملات که در محدوده کمال انقطاع است، موجب ایجاد شدن فصل میان جملات خواهد شد.

توزین چار گوهر کدامی؟ بگوی  
دلَم را ره شادمانی بجوی

(اسدی، ۱۳۵۴: ۲۶)

توزین چار گوهر کدامی (پرسشی)/ بگوی (امری)/ دلَم را ره شادمانی بجوی (امری).

به فرزند گفت: این جوانی چراست؟  
به نیروی خویش این گمانی چراست؟

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۰۹)

به فرزند گفت (خبری)/ این جوانی چراست (پرسشی)/ به نیروی خویش این گمانی چراست (پرسشی).

#### ۴-۲-۵ حذف به سبب ارتباط علت و معلول

در این مورد، وجود پیوندی از جنس علت و معلولی میان دو جمله را می‌توان مهمترین عامل در حذف حروف ربط از سوی شاعر دانست:

به مهرج بر شد جهان تنگ و تار  
شکستند لشکرش را چند بار

(اسدی، ۱۳۵۴: ۶۴)

به مهرج بر شد جهان تنگ و تار (چرا؟ زیرا که: شکستند لشکرش را چند بار).

رخ شاه بر گاه بی‌رنگ شد  
ز تیمار بیژن دلش تنگ شد

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۴۲)

رخ شاه بر گاه بی‌رنگ شد (چرا؟ چون: ز تیمار بیژن دلش تنگ شد. به این گونه انفصال‌ها میان دو جمله در دانش معانی، اصطلاحاً «شبه کمال اتصال» گفته می‌شود. «شبه کمال اتصال از مشتقات شیوه فصل است و در آن جمله دوم به مثابه پاسخی به پرسش مقرر از جمله نخست می‌آید» (مطلوب، ۱۹۸۰م: ۱۸۸).

#### نتیجه

در این پژوهش به مطالعه مبحث وصل و فصل در داستان بیژن و منیژه و منظومه گرشاسپنامه پرداخته شد. در این راستا، با مطالعه پراکنده و شناخت انواع حروف ربط، تأثیر هر یک در معانی و مقاصد بلاغی در سطوح مختلف اعم از: جمله‌واره، جمله و جملات مرکب، مورد بررسی قرار گرفت. در مبحث وصل، دو شاعر از پرتکرارترین حروف ربط، مانند: «او»، «پس»، «که»، «چون»، «اگر»، «تا» و اغراض بلاغی هر یک به منظور جاری ساختن روند روایت و افزودن سرعت آمد و شد صحنه‌ها، از جمله‌هایی بلند که معمولاً متشکل از چندین جمله‌واره هستند، بهره برده‌اند. حرف ربط «او»، رایج‌ترین حرف ربط

هم‌پایه‌ساز در متن دو اثر بوده است؛ از طرف دیگر، حرف ربط «که» را می‌توان پربسامدترین حرف ربط وابسته‌ساز در اتصال جمله‌واره‌ها در نظر داشت. حروف ربط «چو (چون)، گر (اگر) و تا»، هر کدام به ترتیب در رتبه‌های دوم، سوم و چهارم از پرتکرارترین حروف ربط وابسته‌ساز قرار دارند.

حروف ربط نظیر «واو، تا» در داستان بیژن و منیژه، بسامد بیشتری را به نسبت گرشاسپنامه ایجاد نموده‌اند و بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که داستان بیژن و منیژه به‌واسطه بهره بیشتر از این حروف ربط، اثری منسجم‌تر از گرشاسپنامه است. بسامد بالای حروف ربط، مانند: «چو (چون)، که، پس و اگر (گر)» در گرشاسپنامه نسبت به داستان بیژن و منیژه، قابل تأمل است؛ چراکه حروف ربط مذکور، به‌ویژه حروف «چون و پس»، وجود رابطه‌ای مستحکم از نوع پیامدخواهی و تأثیرطلبی را با توجه به ترتیب زمانی امور در متن گرشاسپنامه به نمایش می‌گذارند. همچنین نقش مؤثر حروف ربط «واو» و «که» در ایجاد پیوند و تحکیم اتصالات معنایی برای موجز‌گویی شاعر، غیرقابل انکار بوده است. در کل باید اشاره کرد که هر دو شاعر به‌واسطه حروف ربط وابسته‌ساز، نوعی پیوند علی و معلولی با حرف ربط «که» و شرطی و مشروطی با حرف ربط وابسته‌ساز «اگر / گر» ایجاد کرده‌اند که موجب انسجامی فوق‌العاده در متن دو اثر شده است. از مهمترین اغراض بلاغی دو شاعر در استفاده از حروف ربط هم‌پایه‌ساز به‌ویژه حرف ربط «واو»، می‌توان به نمایش گذر زمان، شتاب بخشیدن به روایت رویدادهای کم‌اهمیت و بیان جامعه شمول اشاره نمود. از بارزترین اغراض بلاغی در استفاده از حروف ربط وابسته‌ساز به‌خصوص حرف ربط «که» نیز، می‌توان به بیان علت و چرایی امر، توضیح، تفسیر و توصیف اشاره کرد.

با بررسی حذف حروف ربط و اغراض بلاغی آن در مبحث فصل، اغلب نمونه‌ها نشانی از رعایت موازی ترتیب زمانی و منطقی را از سوی دو شاعر داشته‌اند که به منزله تأییدی برای وجود انسجام متنی در ابیات دو اثر بوده است. از مهمترین اغراض بلاغی فصل در دو اثر، می‌توان به حذف حرف ربط به‌علت تغییر وجه سخن، وضوح پیوند معنایی و منطقی میان دو جمله، جهش از یک زمان و مکان با ارزش اطلاعاتی پائین به زمان و مکانی دیگر با ارزش اطلاعاتی بالا اشاره کرد. شناخت و آگاهی از ارزش زمان‌های روایت و تأثیر پیام هریک بر داستان‌سرایی و نیز آشنایی شاعران با انتظار سمعی و احترام به ظرفیت ادراک مخاطبان در تعمیق در معنا و قابلیت دریافت آن‌ها، همگی از ویژگی‌های بارز فردوسی و اسدی توسی بوده که این ادعا در تمامی طول متن دو اثر به وضوح قابل مشاهده است.

## تعارض منافع

طبق گفته نویسندگان، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

## منابع

- ارسطو. (۱۳۹۳). ریطوریکا. ترجمه پرخیده ملکی. چاپ سوم. تهران: اقبال.
- اسدی توسی، علی‌بن‌احمد. (۱۳۵۴). گرشاسپنامه. به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی. چاپ دوم. تهران: طهوری.
- اکبری، منوچهر؛ مشایخی، سارا. (۱۳۹۹). «بررسی عوامل انسجام متن در شواهدی از حدیقه الحقیقه سنایی». زبان و ادبیات فارسی. سال ۲۸. شماره ۸۸. صص: ۶۳-۸۷.
- امیدسالار، محمود. (۱۴۰۰). «ملاحظات پیرامون انسجام ادبی شاهنامه». شعر پژوهی (بوستان ادب). دوره ۱۳. شماره ۴. پیاپی ۵۰. صص: ۲۷-۵۲.
- ایشانی، طاهره. (۱۳۹۵). نظریه انسجام و پیوستگی و کاربست آن در تحلیل متون (غزل حافظ و سعدی). تهران: دانشگاه خوارزمی.

- پورنامداریان، تقی؛ ایشانی، طاهره. (۱۳۸۹). «تحلیل انسجام و پیوستگی در غزلی از حافظ با رویکرد زبان‌شناسی نقشگرا». زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه خوارزمی. سال ۱۸. شماره ۱۲ (پیاپی ۶۷). صص: ۴۳-۷.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود. (۱۴۰۹ ق). المطول. الطبعة الداوری. قم: مکتبه الداوری.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۹۸۴ م). دلائل الإعجاز فی القرآن، القراءة و التعلیق: محمود محمد شاکر. القاهرة: المکتبه الخانجی.
- خطیب القزوی، محمدبن عبدالرحمن. (۱۹۸۵ م). الايضاح فی علوم البلاغة، محمد عبدالمنعم خفاجی. مکتبه المثنی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۸). گفتارهایی در نحو. چاپ نخست. تهران: مرکز.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۴۰). معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع. شیراز: دانشگاه شیراز.
- رضانژاد، غلامحسین. (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت در زبان فارسی. چاپ اول. تهران: الزهرا.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۳). معانی. ویراست دوم. تهران: میترا.
- صفوی، کوروش. (۱۳۹۱). آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی. چاپ اول. تهران: علمی.
- عتیق، عبدالعزیز. (۱۴۳۰ ق). علم المعانی. بیروت: دارالنهضة العربیه.
- عسکری، ابواللال. (۱۹۹۸ م). کتاب الصناعتين: الكتابة و الشعر. مکتبه الأولى. بیروت: المکتبه العصریه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. جلد سوم. کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۰). زیبایی‌شناسی سخن پارسی ۲ (معانی). چاپ اول. تهران: مرکز.
- مبارک، وحید. (۱۳۹۰). «بررسی تأثیر شاهنامه فردوسی بر گرشاسپنامه اسدی طوسی». همایش علمی سالانه دانشگاه رازی: کرمانشاه.
- محمد، عزة شبل. (۲۰۰۷ م). علم اللغة النص. القاهرة: مکتبه الآداب.
- مطلوب، احمد. (۱۹۸۰ م). أسالیب بلاغیه (الفصاحة البلاغة- المعانی). الكويت: وكالة المطبوعات.
- معین‌الدینی، فاطمه. (۱۳۸۲). «شگردهای ایجاد انسجام متن در کلیله و دمنه». فرهنگ. شماره ۴۶ و ۴۷. صص: ۳۲۶-۳۰۳.
- منشی‌زاده، مجتبی؛ الهیان، لیلا. (۱۳۹۳). «بررسی سبک‌شناختی فعل در گلستان؛ متأثر از حوزه تعلیمی آن با رویکرد نقش‌گرای نظام‌مند». جستارهای زبانی. دوره ششم. شماره ۶. صص: ۲۷۹-۲۵۹.
- میراحمدی، سیدرضا؛ آقاجانی، مریم. (۱۳۹۶). «عناصر برجسته انسجام در بانیه متنی براساس نظریه هلیدی». زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق). شماره هفدهم. صص: ۲۶۶-۲۳۳.
- میرحسینی، سیدمحمد؛ ارفعی، فاطمه السادات. (۱۳۹۷). «بلاغت وصل و فصل در آیات قرآن از منظر تفسیر المیزان». مطالعات ادبی متون اسلامی. دوره ۳. شماره ۱۱. صص: ۴۷-۲۷.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۴). «کاربرد «که» در فارسی گفتاری». نامه فرهنگستان. سال اول. شماره ۳. پیاپی ۳. صص: ۱۹-۷.
- نجفی، عیسی؛ دارابی، فریبرز. (۱۳۹۹). «عناصر انسجام‌بخش متن در دو حکایت بلند بوستان و گلستان بر اساس نظریه هلیدی و حسن». کارنامه متون ادبی دوره عراقی. سال اول. شماره ۲. صص: ۱۱۷-۱۰۱.
- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۷۲). شانزده مقاله در زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه. شیراز: نوید.

## References

- Akbari, M & S. Mashayekhi. (2020). Barresi-ye 'Avamel-e 'Ensejam-e Matn dar Shavahedi az Hadighe ol-Haghigh-e Sana'i. Zaban va Adabiyat-e Farsi. 28(88). Pp. 63-87. [In Persian]
- Aristotle. (2014). Rhetoric. Tarjomeye Parkhideh Maleki. 3<sup>th</sup> Edition. Tehran: Nashr-e Eghbal.
- Asadi, T. (1975). Garshasname. Tashih-e Habib Yaghma'i. 2<sup>th</sup> Edition. Tehran: Tahoori.
- 'Askari, A. (1998). Ketab ol-Sana'atein: AL-Ketabat val-She'r. Maktabat ol-Oola. Beirut: AL-Maktabiyat ol-'Asriyya.
- 'Atigh, 'A. (2008). 'Elm ol-Ma'ani. Beirut: Dar ol-Nehzat ol-Arabiyya.
- Ferdowsi. (1992). Shahname. be Kooshesh-e Jalal-e Khaleghi Motlagh. Vol. 3. California: Bonyad-e Miras-e Iran.
- Ishani, T. (2016). Nazariye-ye Ensejam va Peyvastegi va Karbast-e 'an dar Tahlil-e Motoon (Ghazal-e Hafez va Sa'di). Tehran: Daneshgah-e Kharazmi.
- Jorjani, 'A. (1984). Dalayel ol-E'jaz fi Ghoran. Ghera'at va Ta'ligh: Mahmood Mohammad Shaker. AL-Qhaherat: AL-Maktabat ol-Khanji.

- Kazzazi, M.J. (1991). Ziba'i Shenasi-ye Sokhan-e Parsi 2 (Ma'ani). first Edition. Tehran: Nashr-e Markaz.
- Khatib Ghazvini, M. (1985). AL-Izah fi 'Oloom-e ol-Balagha. Mohammad 'Abdolmon'em Khafaji. Maktabat ol-Mosanna. Beirut: Dar ol-Kotob ol-'Elmiyya.
- Matloob, A. (1980). Asalib Balaghiye (AL-Fesahat ol-Balaghat-ol-Ma'ani). Kovait: Vekalat ol-Matboo'at.
- Mirhoseini, S.M & F. 'Arfa'i. (2018). Balaghat-e Vasl va Fasl dar Ayat-e Ghoran az Mnzar-e Tafsir-e Almizan. Motale'at-e Adabi-ye Motoon-e Eslami. 3(11). Pp. 27-47. [In Persian]
- Mir Ahmadi, S.R & M. Aghajani. (2017). 'Anaser-e Barjaste-ye Ensejam dar Ba'iyeye Motenabbi bar Asas-e Nazariye-ye Halliday. Zaban va Adabiyyat-e 'Arabi. Vol. 17. Pp. 259-279. [In Persian]
- Mobarak, V. (2011). Barresi-ye ta'sir-e Shahname-ye Ferdowsi bar Garshasnam-ye Asadi-ye Toosi. Hamayesh-e 'Elmi-ye Salane-ye Daneshgah-e Razi: Kermanshah. DOI: <https://civilica.com/doc/288616/>
- Mohammad, E. (2007). 'Elm ol-Loghat ol-Nas. Ghahere: Maktab ol-Adab.
- Mo'in oldini, F. (2003). Shegerdhaye Ijad-e Ensejam-e Matn dar Kelile va Demne. Farhang. Vol. 46 & 47. Pp. 303-326. [In Persian].
- Monshizadeh, M & L. Elahiyan. (2014). Barresi-ye Sabkshenakhti-ye Fe'l dar Golestan; Mote'asser az Hoze-ye Ta'limi ba Rooykard-e Naghshgara-ye Nezammand. Jostarhaye Zabani. Vol. 6(6). Pp. 259-279. [In Persian]
- Najafi, A. (1995). Karbord-e "KE" dar Farsi-ye Goftari. Name-ye Farhangestan. 1(3). Peyapey 3. Pp. 7-19. [In Persian]
- Njafi, 'I & F. Dara'i. (2020). 'Anasor-e Ensejambakhsh-e Matn dar 2 Hekayat-e Boland-e Bostan va Golestan bar Asas-e Nazariye-ye Halliday va Hasan. Karname-ye Motoon-e Adabi-ye Dowre-ye 'Eraghi. 1(2). Pp. 101-117. [In Persian]
- Omidmalar, M. (2021). Molahezati Piramoon-e Ensejam-e Adabi-ye Shahname. She'r Pazhoohi (Boostan-e Adab). 13(4). Payapey 50. Pp. 27-52. [In Persian]
- Poornamdariyan, T & T. Isahani. (2010). Tahlil-e Ensejam va Peyvastegi dar Ghazali az Hafez ba rooykard-e Zabanshenasi-ye Naghshgara. Zaban va Adabiyyat-e Farsi. Daneshgah-e Kharazmi. 18(12). Payapey 67. Pp. 7-43. [In Persian]
- Rasekh Mahand, M. (2009). Goftarhayi dar Nahv. First Edition. Tehran: Nashr-e Markaz.
- Raja'I, M. (1961). Ma'alem ol-Balaghe dar 'Elm-e Ma'ani va Bayan va Badi'. Shiraz: Daneshgah-e Shiraz.
- Rezanezhad, Gh. (1988). Osool-e 'Elm-e Balaghat dar Zaban-e Farsi. first Edition. Tehran: Nashr-e AL-Zahra.
- Safavi, K. (2012). Ashnayi ba Zabanshenasi dar Motale'at-e Adab-e Farsi. first Edition. Tehran: Nashr-e 'Elmi.
- Shamisa, S. (2014). Ma'ani. 2<sup>th</sup> Edition. Tehran: Nashr-e Mitra.
- Taftazani, S.M. (1988). AL-Motavval. AL-Tab'at ol-Davari. Qom: Maktab ol-Davari.
- Yarmohammadi, L. (1993). Shanzdah Maghale dar Zabanshenasi-ye Karbordi va Tarjome. Shiraz: Navid.